

# هتل ایران

افشین هاشمی

تآقر شهر  
قالار نو

مرداد و شهریور ۸۳  
 ساعت ۱۹/۳۰



درباره‌ی موسیقی این نمایش:

موسیقی این نمایش برگرفته از تصنیف‌ها، ترانه‌ها و پیش‌پرده‌های دهه‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۴۰ و بعضی رنگ‌ها یا قطعات روح‌خواست.

آنچه می‌آید فهرست آثاری است که در این نمایش مورد استفاده قرار گرفته:

۱- «شب‌های تهران» با صدای پروانه، اجرای سال ۱۳۳۰

۲- «یک یاری دارم» با صدای بدیع زاده

۳- «مه سیمین عذر» با صدای رتتا

۴- «دل ز کنم برده است» با صدای روح‌انگیز

۵- رنگ میو و رنگ مجسمه (رنگ‌های نمایش‌های روح‌خواست)

۶- «فصل بهار و هجر یار» ساخته‌ی امیر جاهد

۷- «از دست زنم امان»، پیش‌پرده‌ای براساس «یه پوله خروس» با صدای بدیع زاده

۸- «پرت منقل و وافور» ساخته‌ی علینقی وزیری

۹- نوحه‌ها و آوازهایی در دستگاه‌ها و آوازهای موسیقی ایرانی

این نمایش برای اولین بار در ۲۲ مهرماه ۱۳۸۲ در دوازدهمین جشنواره‌ی بین‌المللی (آسیایی) نمایش‌های سنتی-آیینی در تالار سایه‌ی مجموعه‌ی تأثیر شهر به صحنه‌رفت و نامزد جایز طراحی صحنه، بازیگری زن، بازیگری مرد و نمایش‌نامه‌نویسی شد. از این میان، جشنواره ضمن تقدیر از ملیحه‌کیادربندسری، یکی از بازیگران زن نمایش، جایزه‌ی سوم بازیگری مرد و جایزه‌ی دوم نمایش‌نامه‌نویسی را به افشنی هاشمی اهدا کرد.

افшин‌هاشمی	نویسنده و کارگردان
نرمن نظمی	طراح صحنه و لباس
پری ملکی	مشاور انتخاب تصنیف‌های از ترانه‌ها
مجید فروغی	مشاور بخش سیاه‌بازی
عبدالکریم‌هاشمی مرغزار	اعشار متن

بازیگران:

مجید فروغی	حاج عبدالغنى
نممه	میترا حکیم‌هاشمی
سیبیل جان	اصغر شریعتی
گلی	ملیحه کیادربندسری
کیان	افшин‌هاشمی
مامی	نوشین تبریزی

بهمن روشنی	نوازنده‌ی پیانو و کمانچه
همون خدادادوست	دستیار کارگردان
علیرضا برقو	دستیار طراح صحنه
نگار مجرد	منشی صحنه
باک میرزا خانی	موسیقی الکترونیکی
رضاشا پورزاده	طراح چهره‌پردازی
مهدی پاکدل	طراح اعلان و برنوشت
مجید ناخدا	اجرا نور
محمد امیرلو	اجرا صدابرداری
مهدی عزیزی	روابط عمومی
مصطفومه تقی‌پور، ساسان پیروز، حافظ آمی، داریوش فائزی	دیگر همکاران

با تشکر از: سهیلا صالحی (بازیگر نقش نغمه در اجرای جشنواره)، جعفر رجبی،  
روزبه حسینی، بامداد ملکی، شهره قاسملو، بردها صدرنوری

این نمایش پیشکشی است به:  
اصغر شریعتی، مجید فروغی، فرهنگ ملک، سasan پیروز،  
نسیم ادبی، عسل امامی و هنگامه خشن‌اندیش  
که یاران نگارش آن بودند.

بازیگران بر صحنه‌اند. می‌زنند، می‌رقصند یا آواز می‌خوانند.  
شاید هم هیچ کاری نکنند و فقط با لبخند نظاره گر  
نمایشگرانی باشند که به محل اجرای نمایش می‌آیند. شاید  
آنها را راهنمایی کنند و حتّاً شاید با آشنایا و  
قوم و خویش‌های شان خوش‌ویش کنند. اگر این کارها به  
مذاق شان خوش نمی‌آید می‌توانند وسایل شان را روی  
صحنه مرتب کنند. اصلاً هر کار که دلشان می‌خواهد (البته با  
موافقت کارگردان!) بکنند فقط از این آوازها نخواهند که ما  
بازیگریم و بازی‌سازیم و لعبتکیم و فلان لعبت باز است و ما  
روایات و قصه‌های کهن رازنده می‌کنیم و... اگر دیدند کار  
دارد به این جاها می‌کشد همان بهتر که بشنیشند تا مثل  
نمایش‌های درست و حسابی نور تعماشگران بروند، نور صحنه  
باید و سپس نمایش را آغاز کنند.

همگی [ترانه‌ی "شب‌های تهران" را در آواز اصفهان می‌خوانند]

شب‌های تهران، می‌کند پنهان، نغمه‌ی بسیار، از چشم انسان  
زین شب‌های تار، مانده یادگار، راز بی‌شمار، بهر عاشقان  
قلب یار، بی قرار، کام او ربود  
عاشق در همه‌حال، باشد فکر وصال، در روزان مجال  
شب‌های تهران، می‌کند پنهان  
شب‌های تهران، می‌کند پنهان

بازیگر<sup>۶</sup> این ترانه رو سال‌ها پیش خانوم پروانه خونده بود. قدیمیا  
حتّماً این ترانه رو خوب یادشونه.  
بازیگر<sup>۴</sup> شاید باهاش خاطره هم داشته باشن.

آدم‌ها:

سه مرد - سه زن

بازیگر ۶ عین دوتا خروس جنگی!  
 بازیگر ۱ البته ایشون جوجه ماشینی، بندۀ خروس‌لاری!  
 بازیگر ۳ شیشکی!  
 بازیگر ۱ بی نزاکت!  
 بازیگر ۶ [از روی دفترچه می‌خواند و اعلام می‌کند] مکان وقوع: یک هتل.  
 بازیگر ۲ یه هتل چهارستاره تو همین تهرون.  
 بازیگر ۴ که اسمش هم هتل ایرانه.  
 بازیگر ۵ البته چن‌سال پیش، صاحب هتل، آقای فرهنگ به عرش  
     اعلا پوستن.  
 بازیگر ۳ یعنی سقط شدن!  
 بازیگر ۶ ای وای فرّهَر جون - فرّهَر جونم - آخه چرا مامی تو ول کردی  
     رفقی اون‌بالاها - حالا من این‌پایینو چطوری اداره کنم - او نم  
     جای باین گُندگی!  
 بازیگر ۱ حتماً تا حالا متوجه شده‌ین که این خانوم [اشارة به بازیگر ۶]  
     همسر همون آقای مرحوم هستن.  
 بازیگر ۴ که با دخترشون وارث یه هتل شده‌ن.  
 بازیگر ۵ یه هتل و یه ماشین!  
 بازیگر ۴ یه هتل!  
 بازیگر ۵ یه هتل و یه ماشین!  
 بازیگر ۴ یه هتل و یه ماشین.  
 بازیگر ۳ این آقا هم که این‌جوری پرپر می‌زنه و مثل مرغ بال و پر کنده  
     بال بال می‌کنه جناب آقای حاج عبدالغئیه که می‌شه دوست  
     مرحومه‌ی فرهنگ -  
 بقیه مرحوم فرهنگ!  
 بازیگر ۳ بله، بله، دوست مرحوم فرهنگ.  
 بازیگر ۵ که سعی وافر دارم در اداره‌ی امور هتل، کمک‌حالی باشم به  
     این مامی غم دیده.

بازیگر ۳ ما امروز برآتون ترانه‌های قدیمی و عاشقانه می‌خونیم.  
 بازیگر ۲ آخه اصلاً قصه‌ی نمایش ما می‌قصه‌ی عاشقانه‌س.  
 یک دفترچه‌ی کهنه که قاعده‌تا باید همان نمایشنامه مذکور  
     باشد، بین بازیگران دست به دست می‌شود.  
 بازیگر ۳ ما این نمایشنامه رو تو به خرابه پیدا کردیم.  
 بازیگر ۱ تو خرابه‌های یه تأثیر قدیمی که هر لحظه ممکنه کاملاً  
     ویرون بشه.  
 بازیگر ۵ شایدم بعضی‌سو زوندتش و جاش پاساز الکتریکی بازکردن!  
 بقیه [از بر لب] کار یاد بچه نده!  
 بازیگر ۴ به‌حال ما این دفترچه رو بین کاغذپاره‌های اون سالن پیدا  
     کردیم.  
 بازیگر ۱ این نمایشنامه یا به قول اون دوره‌ایا پیس رو یکی از  
     محصلین درین هنرپیشگی نوشته.  
 بازیگر ۵ اون موقع که دانشگاه نبوده.  
 بقیه دانشگاه نه، مدرسه‌ی هنرپیشگی.  
 بازیگر ۲ اون محصله این پیسو از روی زندگی واقعی خودش نوشته.  
 بازیگر ۴ مانمی دونیم این پیس اون زمان اجرا شده یانه، ولی ما  
     امروز اجراش می‌کنیم.  
 بازیگر ۶ [از روی دفترچه می‌خواند و اعلام می‌کند] رُل‌های پیس:  
 بازیگر ۱ او! من!  
 بازیگر ۱ حال تو می‌گیرما!  
 بازیگر ۳ پالتون تو می‌گیرما!  
 بازیگر ۱ چلغوز!  
 بازیگر ۳ یال‌القرضا!  
 بازیگر ۴ حتماً تا حالا فهمیدین این دوتاکی آن.  
 بازیگر ۱ او! دو رقیب عشقی سرسخت!

نفعه را وی گفته می‌آد.

گلی اقلاً به زنگ بپوش بزن.

نفعه [از روی دفترچه‌ی قدیمی] هنوز همه‌جا تلفن نکشیده‌اند!

گلی [از روی دفترچه‌ی قدیمی] پس این دولت فخیمه و مخابراتِ  
ذلیله چه می‌کند؟

نفعه الان می‌رم یه سرکی می‌کشم.

نفعه می‌رود و بازمی‌گردد.

گلی گلی خانوم جون، او مدن!

نفعه پس انتظار سر رسید. او آمده که مرا نجات دهد. بیا در  
آغوشم ای دلب رمحوب –

مامی می‌آید تو. نفعه گلی را متوجه اوضاع می‌کند.

گلی و نفعه سلام!

مامی ما چه قراری با هم داشتیم؟

گلی و نفعه قرار؟!

مامی [به نفعه] شما فعلاً بفرمایین کنار. [به گلی] ما چه قراری با هم  
داشتیم؟

گلی یادم نمی‌آد.

مامی قرار نبود شما امروز تمیز و مرتب و منظم باشین تا  
خواستگار تون بیاد؟

گلی چرا.

مامی پس چرا کثیف و شُل و وارفته اینجا واایستاده‌ین؟

گلی آخه مامی جان –

مامی ها؟

گلی مامی جونم –

مامی مامی جونم چی؟

بازیگر ۴ البته تو کارای دیگ هم مامی غم دیده رو بسی کمک حال

نمی‌ذارن!

بازیگر ۵ او هوی!

بازیگر ۶ من نفعه کلفت این هتل هستم، از بچگی پیش خانواده‌ی  
آقای فرهنگ بودم.

بازیگر ۷ مواطیب این کلفته باشین که پاچه‌ماچه‌ی همه رو می‌گیره‌ها!

بازیگر ۸ ولی بچه‌ها، اصل کاری که فراموش شد. گلی خانوم جون!

بازیگران ترانه "گلی خانوم جون" را در دستگاه ماهور  
براساس یک ترانه قدیمی می‌خوانند.

همگی گلی خانوم جون، خیلی قشنگ، خیلی شوخ و شنگه  
بچه‌سال و خیلی طریف و خوشگل و خوش‌اندام و

طناز و دلارام و خیلی شیرین کلامه

خیلی قشنگ، خیلی شوخ و شنگه، مست و ملنگه

لا لا لا، لا لا لا، لا لا لا.

لا لا لا، لا لا لا، لا لا لا، لا

بازیگر ۲ خب دیگ، اینجا هتل، منم منتظر.

از این لحظه به بعد هر یک از بازیگران شخصیت‌ها یا به قول

آن دوره‌ای‌ها زل‌های معرفی شده را بازی می‌کنند. بازیگر ۱:

کیان (که در صحنه‌های بعد سیاه، زنبوش و شبیه‌خوان را هم

بازی خواهد کرد)، بازیگر ۲: گلی (که در جایی شبیه‌خوانی

هم خواهد کرد)، بازیگر ۳: سبیل جان، بازیگر ۴: نفعه (او هم

در صحنه‌های بعد، سیاه‌بازی و شبیه‌خوانی خواهد کرد)،

بازیگر ۵: عبدالغنی، بازیگر ۶: مامی.

نفعه خانوم خوش خبری! پیغماتون رسیده. دیگه الاناس که  
کیان خان پیدا شون بشه.

گلی همه‌ش الان، الان! پس چرانمی رسه؟

عبدالغنى یاالله - السلام عليکم و رحمت الله - یا غفار و یارحیم، چه  
شده؟

گلی همسر دوست سابقتون غش فرمودن!  
عبدالغنى ینغمه‌ی ذلیل مرد، ایستاده‌ای چرا؟ فی الفور یک لیوان

آب قدم بیار.

نعمه شما ماش الله خودتون کلمه‌قندین، آب قند می‌خواین چیکار؟  
عبدالغنى بدو ینقه بلبل زبانی نکن - گلی خانوم جان التفات بفرمایید

خودتان هم بروید. از کلفت جماعت کار برپناید. شاعر  
می‌گوید کس نخارد پشت من، جز ناخن انگشت من!

گلی بله! شما بفرمایید با خیال راحت پشت تونو بخارونید!

گلی هم می‌رود بیرون.

عبدالغنى چه شده عزیز جان؟

مامی چی بگم والله - چی بگم - هی - کاشکی مرحوم فرهنگ  
زنه - ایام - یعنی یاد مرحوم فرهنگ خدابیامز افتادم.

عبدالغنى عزیز جان! نمی‌شود که شما تا آخر الاعمر در حسرت آن  
مرحوم باشین. بالاخره بایس پُر کنید خلاء و فقدانش را با  
چیزهای دگر.

مامی می‌دونم، می‌دونم. ولی می‌گم اگه بود شاید این دختر  
این قده منو دق کُش نمی‌کرد. دخترای امروزی - آه آه -

عبدالغنى به به!

مامی آدم نمی‌تونه یه خُرد بیهشون بخنده! والله ما هم جوون  
بودیم، دختر بودیم.

بقیه آکسان اشتباس!

مامی وا! آها! [اصلاح می‌کند] والله ما هم جوون بودیم، دختر بودیم.  
عبدالغنى شما هم زیاد سخت می‌گیرید. ولش کنید اصلاً.

مامی حالا دامادم چطوره؟

گلی آخه مامی جان - ممـ من - من کـ -

نعمه از پشت سر مامی به او اشاره می‌کند.

من کـ نمـ خـوـامـ شـوـهـرـ کـنـمـ.

مامـیـ هـاـ؟ـ چـیـ گـفـتـیـ؟ـ

گـلـیـ مـیـ گـمـ -ـ منـ کـ نـمـ خـوـامـ شـوـهـرـ کـنـمـ.

مامـیـ نـهـ،ـ بلـنـدـتـرـ بـگـوـ تـماـشـاـجـیـ هـمـ بـشـنـوـهـ.

گـلـیـ مـیـ گـمـ مـنـ کـ نـمـ خـوـامـ شـوـهـرـ کـنـمـ.

مامـیـ آـهـاـ!ـ عـجـبـ،ـ عـجـبـ -ـ چـراـ؟ـ

نعمه همچنان از پشت سر مامی به او اشاراتی می‌کند.

گـلـیـ آـخـهـ مـنـ کـ نـمـ دـوـنـ اـنـ خـوـاسـتـگـارـ،ـ خـوـیـهـ يـاـنـهـ.

مامـیـ يـعـنـیـ توـبـیـشـ تـرـ اـزـ حاجـ عـبدـالـغـنـیـ مـیـ فـهـمـیـ؟ـ

گـلـیـ نـهـ،ـ اوـنـ کـهـ مـنـ غـلـطـ مـیـ کـنـمـ.

مامـیـ ُـحـبـ،ـ اـيـنـ کـهـ درـسـتـ شـدـ،ـ خـداـ روـ شـكـرـ!ـ بـعـدـ؟ـ

گـلـیـ بـعـدـ -ـ رـاـسـتـشـ -ـ آـخـهـ -ـ

اـشـارـاتـ اـدـامـ دـارـ.

آـخـهـ مـنـ هـنـزـ خـيـلـیـ كـوـچـولـوـأـمـ.

مامـیـ آـهـاـ!ـ چـطـورـ وـقـتـیـ باـ اـيـنـ پـسـرـهـیـ جـلـفـ آـرـتـیـسـتـ مـیـ رـیـ

تـماـشـخـونـهـهـایـ لـالـزـارـ تـیـارـ تـماـشـاـ مـیـ کـنـیـ کـوـچـولـوـ

نـیـسـتـیـ؟ـ

گـلـیـ ُـحـبـ -ـ اوـنـ فـرـقـ مـیـ کـنـهـ.

مامـیـ چـهـ فـرـقـیـ مـیـ کـنـهـ؟ـ

گـلـیـ آـخـهـ آـخـهـ مـنـ کـیـانـوـ دـوـسـتـ دـارـ!

مامـیـ هـاـ!ـ چـیـ؟ـ دـوـسـتـ دـارـیـ؟ـ بـیـ نـامـوسـیـ شـدـ!ـ اـیـ دـادـ -ـ اـیـ

هـوارـ -ـ بـیـ نـامـوسـیـ شـدـ!ـ اـیـ دـادـ -ـ اـیـ هـوارـ -ـ

مامـیـ غـشـ مـیـ کـنـهـ.ـ عبدـالـغـنـیـ مـیـ آـیـدـ توـ.

نغمه خانوم بفرمایین. [به عبدالغنى] اینم آب قندی که خواسته بودین.

عبدالغنى ای تُف به ذات هر چی آدم مردم آزاره.  
مامی همیشه اول در بزن بعد بیا تو!

نغمه چشم بیخشید خلوت تونو به هم زدما! [می رود بیرون.]

عبدالغنى حال که بحث شد، می خواستم عرضی را خدمت تان عارض شوم و آن این که تا یوم الجشن به داماد نگویید که با آن انگشت می تونه تموم اسناد و مدارک هتلو مهر کنه.

مامی چرا؟! چرا؟! مگه نگفتی داماد آدم خوبیه؟

عبدالغنى چرا، چرا، اما منظور این است که این را محفوظ نگاه دارید به جای کادوی لیل العروسی.

مامی آخ که شما چقدر باهوشین، وای که شما چقدر خوبین، آی که شما چقدر -

باز هم می خواهد خود را در آغوش حاج عبدالغنى بیاندازد که دویاره این نغمه مراحم می آید تو.

نغمه خسته نباشین! او مدم لیوان آب قندو ببرم.  
عبدالغنى ای لعنت الله به ذات هر چی آدم مردم آزاره.

نغمه وا، حاج آقا من که دارم کارمو می کنم!

مامی برو بیرون دیگه حالا، نمی خواهد دفاعیه صادر کنی.

این رفتار به نغمه برخورده، بالطبع می رود بیرون.

نه خیر! این جا اصلاً جای مباحثهای مهم نیست.

عبدالغنى به، اصلاً ارجح است برویم طبقه‌ی فوکانی همچی با فراغ بال اختلاط کوئیم.

مامی آخ قربون دهنت برم، برم.

شاد و خوشحال و آوازخوانان می روند بیرون؛ شاید رنگ مجسمه را بخوانند شاید هم رنگ مبارکباد. گلی از سوی

عبدالغنى چاکر، دستبوس، به لطف الله -

مامی نگفتم حالت، گفتم حالا.

عبدالغنى فی الحال خوبِ خوبیم. تو چه می خوای عزیزان -

مامی ای واخ تو سرم! شما رو نمی گم که! می گم این داماده -

خوبه؟ یعنی آدم خوبیه؟

عبدالغنى سیار جوان پاک و نجیبی ست.

مامی آخه این دختر همه‌ش بهونه می گیره که ما اینو نمی شناسیم.

عبدالغنى که می گه نمی شناسیم؟ کل الاجمعین این داماد را می شناسند.

عبدالغنى ایشان از تجار بزرگ بازار جهانی آند. تمام بازار عثمانی را

قبضه کرده‌اند. از آن گذشته ایشان پسر ارشد حاج - حاج -

هایچی! [عطسه می کند] از یک ضعیفه‌ی انگلیسی هستند که

تازه خودِ آن ضعیفه، اجداد عثمانی - روسي دارد.

مامی او اجنبيه؟!

عبدالغنى نه خیر، انگلیس و روس و عثمانی که اجنبي نیستند،

اتخوي آند. بعدش اصلاً این حاج - حاج - هایچی! [عطسه

می کند] از دولستان قدیمي بنده و مرحوم فرهنگاند - یادش

به خیر - جوان که بودیم - شب‌های جمعه - سه‌تایی می رفیم

کافه لوقانزو، می گفتیم کتاب بره و ماست و خیار و

عرق‌سگی بیارن با - با - با عده‌ای فقرا و مساکین، تا ما انفاق

کنیم غذاها را به آن‌ها. یعنی فی سبیل الله، إطعام لى الفقرا -

مامی خدایا شکرت. من چن ساله منتظر یه آدم خوب پولدار پیدا

بشه، بیاد این دختره رو بگیره که دفترستک و مدارک و مهر

انگشتري مرحوم فرهنگ رو بدم بهش بره بلکه خودم یه

کمی استراحت کنم. [تا ناز و عشوه] نمی دونی حاجی جون  
چقدر خسته‌م. دوست دارم همین‌الآن، همین‌جا -

می خواهد خود را در آغوش حاج عبدالغنى بیاندازد که نغمه می آید تو.

کیان البته من ساعت نداشتمن ولی گمان نمی کنم -  
کلی گفتم چرا دیر کردی؟

نفعه! ای بابا، ول کنین شمام، خوب، آقا کیان حال تون چطوره،  
خوبین؟ از اون دوست تون چه خبر؟ راستی شما الان  
نبودین، گلی خانوم جای شما مارو - بعله دیگه!

کیان ببخشید، یعنی چی گلی خانوم جای من شمارو بعله دیگه؟!  
کلی ساكت!

کیان آخه من می خوام بدونم مفهوم این جمله به لحاظ تحلیلی -  
کلی گفتم ساكت! برا چی دیر او مدی؟

کیان راستش تمرین قدری طول کشید. آخه سید علی خان نصر  
به تازگی پیسی رو ترجمه کرده از یک کمدی نویس  
فرانسوی به نام مولی بر -

کلی گفتم چرا دیر او مدی!

کیان خوب آخه می دونی گلی خانوم جان - این پیس اسمش بورژوا  
ژانتیومه و بسیار سخته، در نتیجه ما مجبور بودیم -

کلی چرا دیر او مدی؟

کیان جناب حالتی یه خورده کسالت داشتند، در نتیجه تمرین  
کمی بیش تر طول -

کلی امروز تمرین طول کشید، قرار دیروز جلو تماشاخونه  
طهران چطور؟

کیان [می خواهد توضیح دهد] قرار دیروز جلو تماشاخونه  
طهران - جناب تفکری دیروز -

کلی قرار پریروز جلو بالهی مادام پری چی؟

کیان [می خواهد توضیح دهد] قرار پریروز جلو بالهی مادام پری -

کلی حرف نزن!

کیان نه، آخه می خوام بگم که قرار -  
کلی حرف نزن.

دیگر می آید تو، به شدت عصبانی است. نغمه هم نگران،  
زیرچشمی او را می پاید. لحظاتی سکوت بین آنها  
حکم فرماست.

کلی دیگه حتماً پیغام من بهش رسیده، اینام که رفت. پس چرا  
کیان نمی آد منو نجات بدنه؟

نفعه دیگه الآنس که بیاد شما زیاد نگران نباشین.  
کلی نه نگران نیستم. اصلاً نگران نیستم. الان دیگه می آد،  
می دونم! [بهمت نفعه می رود] الان که بیاد، می گیرم و -  
محکم گازش می گیرم.

نفعه ای واخانوم چرا وحشی شدهین؟ ماقچش برادر گرونه  
گازش واسه ما؟!

نمی دانیم چقدر دیگر زمان می گذرد اما کیان بالاخره می آید،  
از پنجره، در یا از میان دیوار. به هر حال از هرجا که آمده باشد  
قبل از شنیدن هر گونه اعتراضی شروع به خواندن بخشی از  
تصنیف «مه سیمین عذار» در دستگاه ماهر می کند.

کیان ای مه سیمین عذار من، سرو شیرین رفتارم، بیا در کنارم  
ای پری پیکر مه جین، نازین، دل پستن رعناء، مهوش باوقارم  
جامی از می نایم ده، یک دو بوسه‌ی شادابم ده  
ربودی دین و دل از شهری که در او شهردارم  
ای نگار شوخ ملقا، خوش ادا  
جان فرا بردی تو دلبر گل عذارم

کیان در خدمت مهرویان! درود بی پایان بر بانوی زیبای  
مهلقای خوش ادای -

کلی چرا دیر کردی؟  
کیان من؟ من دیر کردم؟! مگه ساعت -  
کلی پرسیدم چرا دیر کردی؟

هتل ابران / ۲۱

دل هیشکی رو نمی شکون. بالاخره حاج عبدالغنی رو  
راضی کرده با درخواست من موافقت کنه.  
گلی کیان، من قراره شوهر کنم.

کیان بله، می دونم. من الساعه برای عروسی آمادهم. به سرعت  
خبر می دم همکلاسی ها از مدرسه بیان و دکور اینجا رو  
درست کنن. بعد با هم میزانس ها و متورانس های آمدوشید  
میهمانانو تعیین می کنیم. مرتضا، عزت، حمید و مجید هم  
از قبل قول داده تر عروسیم پیش پرده بخونن. ارکستر رو  
می گیم اینجا بشینه. وای که عجب تیاتری می شه. من و تو  
هم که رُل های اول این پیس هستیم اون بالا می شینیم.  
نعمه خانوم برامون می خونه: آقایون دست - خانوم رقص  
آقایون دست - خانوم رقص - حالا برعکس -  
نعمه ماشاء الله چه آییش تدی هم داره! بیچاره، قرار نیست به تو  
شوهرش بدن که ام خوان بدنش به یکی دیگه.

کیان چی؟! [جادره جاغش می کند.]  
گلی ای وای چی شد؟ کیان! - کیان!

صدای قلب کیان آنقدر بلند است که دیگر نیازی به گوش  
گذاشتن روی سینه اش نیست.

نعمه قلبش هنوز می زنه، بدجوری هم می زنه.  
گلی نعمه بدو برو آب قند بیار.

نعمه نه خانوم جون، این یکی آب قندی نیس، تیاتریه. شما اون  
دستمال تونو بدین به من.

دستمال را به بینی کیان نزدیک می کند. کیان به هوش می آید.

کیان اصلاً عادلانه نیست. گلی خانوم حق منه، عشق منه. یا ما با  
هم ازدواج می کنیم یا من می میرم. با این که من هم اکنون در

کیان آخه قرار!

گلی حرف نزن.

کیان قرار!

گلی حرف نزن.

کیان دهان خود را می گیرد و سکوت می کند ولی سا  
حنجره صدای یک قلب تپنده را تقلید می کند. سپس با اینما  
و اشاره به گلی ابراز عشق می کند.

خب - حرف بزن!

کیان ترانه‌ی تایتانیک را در گام دو مازور می خواند!

کیان Every night in my dreams, I see you, I feel you...  
بقیه ازیر لب [ترانه رو عوض کن. این هنوز ساخته نشده.]  
کیان نه؟ آها!

کیان بخشی از تصنیف "دل ز کفم بُردہ است" را در دستگاه  
ماهور یا همان گام دو مازور می خواند. نغمه در تمام طول  
این تصنیف مواطن طبقی بالاست.

دل ز کفم بُردہ است چشم سیاهی  
تابِ من افکنده است طرفه نگاهی  
آن خم ابرو که نیست آفتِ جان است  
آن بت مَهرو که نیست جانِ جهان است

من به مهرش پایدارم، از فراغش بی قرارم  
دل ز کفم بُردہ است چشم سیاهی  
تابِ من افکنده است طرفه نگاهی  
نعمه ای بابا شما دوتام که شورشو در آوردین. زودتر یه فکری

بکنین. الآنه که او ناون بالا حرفاشون تموم شه بیان پایینا.  
کیان کیا اون بالا حرفاشون تموم شه؟

نعمه نه گلی خانوم و حاج عبدالغنی.  
کیان آوه. خوشحالم که مادر گلی خانوم به هیچ کس نه نمی گن و

گلی صندوق آرد هم که تالب پُره.

نغمه صندوق حنا هم که تالب پُره. باید بذاریمش تو اون یکی.

گلی حیون نکی کیانم، حالا وقتی به هوش بیاد چی جواب شو  
آمده؟ بگم انداختمت –

نغمه خانوم تو رو خدا اینقدر معطل نکنید.

کیان را در صندوق می گذارند. مامی سرخوش و سرمست  
می آید تو.

### گلی و نغمه سلام!

مامی بهبه، دخترای خوشگل، دارید چیکار می کنید؟

گلی و نغمه داریم خودمونو آماده می کیم تا خواستگار بیاد.

مامی ها - آفرین - به شما می گن دخترای خوب.

گلی بله، من خوب که فکر کردم دیدم فقط خواست من که مهم  
نیس، آدم باید به غرور مادرشم فکر کنه.

مامی بله، غرور مادر از رفاقت غربیون خیلی واجب تره.

گلی خوب دیگه مامی جان، شما نمی خوايد برید؟

نغمه یعنی نمی خوايد برید ید خورده به خودتون برسید؟

گلی هرچی باشه شما مام این هتلهid.

نغمه بعدشم مامی عروسید.

مامی نه بابا، نمی آن منو ببین که، می آن تو رو ببین.

گلی نه مامانی من –

مامی آخری مامانی - بعد از غنی تو دومین کسی هستی که به من

می گی مامانی - ایام - بسه دیگه، شوختی کافیه. زود

آماده شید. الانه که دوماد فرنگی تو سر برمه. منم می رم بالا

بینم این پسره چهش - ایام - یعنی می رم که به خودم برسم.

مامی می خواهد برود که ناگهان صدایی می شنود. می ایستد.

بنیج صدایی نیست جز صدای کیان که در صندوق به هوش

آمده و همچنان در دفاع از قهرمانان تراژدی شعار می دهد.

یک تیاتر کمدی بازی می کنم اما اگه لازم باشه در زندگی، رُلِ

تراژدی اینها خواهم کرد. من مبارزه می کنم حتا اگر مثل

قهرمانان پیش های تراژدی بمیرم. درود بر آنتونی، درود بر

اتللو، سلام بر رومنو، مرگ بر کلادیوس، مرگ بر یاگو، مرگ

بر -

باز هم قادر جا غش می کند. شاید هم دو نفر از بازیگران در

هیأت گروه فشار ضربه ای بر مغزا وارد کنند تا دیگر از این

غلطها نکند.

گلی این که بازم افتاد.

نغمه گلی خانوم جان، داریم بیچاره می شیم. به صدای هایی از بالا

می آد. فکر کنم همین الاه که ننه تون و حاج عبدالغنى بیان

پایین. [می رود و سرک می کشد.]

گلی کیان - کیان جان - تو رو خدا از غش دربیا. الآن مامی جان  
می آدا.

نغمه گلی خانوم جان، بدبخت شدیم. مامی جان تون دارن می آن.

گلی حالا چیکار کنیم؟ اگه کیانو ببینه هردو مونو -

نغمه هر سه مونو! باید ببریمش.

کیان را برمی دارند و می برنند.

گلی کجا؟

نغمه می ذاریمش تو یکی از چهار تا صندوقای پستو.

گلی صندوق؟! من کیان مو بذارم تو صندوق؟! هرگز!

نغمه خانوم جون اگه نذاریمش تو صندوق بعداً مجبوریم

بذاریمش تو قبر!

گلی زبون تو گاز بگیر - حالا تو کدوم صندوق می ذاریش؟

نغمه صندوق زرد چوبیه که تالب پُره.

که خود مطریبزاده است رقصین سیاه می‌کند. کیان موبایل  
حرکات نغمه را تقلید می‌کند. نتیجه مثبت است. خنده بر  
لب‌های مامی می‌نشیند. از آن‌سو، گلی محی حرکات نغمه  
است. رنگ تمام می‌شود و کیان نفسی به‌آسودگی می‌کشد.

مامی می‌گم این نغمه‌ی مام خوب بلده‌ها. بذار این دختر مو شوهر  
بدم، بعدش شاید یه فکری هم به حال شما دوتاکردم.

کیان نغمه؟! هرگز!

نغمه نه خانوم دست‌تون درد نکنه، من خودم یکیو برا خودم سراغ  
دارم.

مامی سراغ داری؟! هرگز! تو این خونه هر کی هر شوهری که من  
می‌گم باید بکنه. گلی زن این دومادرنگیه می‌شه –

کلی دومادرنگی؟! هرگز!

مامی ساکت! برا تو هم باید ببینم چی پیش می‌آد. زن که نباید  
بی‌شوهر بمونه.

کیان می‌گم اگه –

نغمه [با صدای سیاه] درواقع به کیان یادآوری می‌کند که با صدای سیاه  
حرف بزند] می‌گم اگه –

کیان [با صدای سیاه] می‌گم اگه شوهر خوبه چرا خودتون  
نمی‌کنید؟

مامی خوب مگه چه اشکالی داره؟ به وقتی منم می‌کنم!  
کلی خوب به‌سلامتی!

نغمه پس هنوز هنوزا ما با این آقا کیا - با این آقا، کیا بایدی داریم،  
هنوز هنوزا باید بیاد تو عروسیای ما.

کیان [با صدای عادی] ما در خدمتیم.  
نغمه [با صدای سیاه] دز خدمتیم.

کیان [با صدای سیاه] دز خدمتیم.  
مامی خوب باید ببینم حاجی چی می‌گه. آخه بر عکسین من که دلم

او از صندوق بیرون می‌آید و اصلاً متوجه پیامون خود  
نیست. زمانی متوجه می‌شود که مامی با تعجب، گلی با ترس  
و نغمه با چاره‌اندیشی به او نگاه می‌کند. سکوت مغض.  
خوشبختانه مامی او را نشناخته چراکه تمام صورت و  
لباس‌های او در صندوقِ ذغال سیاه شده است. او اکنون یک  
سیاه تمام عیار است.

این سیاه بزرگی دیگه کیه؟

گلی این - این -

نغمه این سیاهه خانوم.

مامی اونو که خودم می‌بینم سیاهه. می‌پرسم کیه.

گلی این آقا غریبه‌س، او مده که –

مامی اگه قرار بر حضور غریبه‌ها بود مگه من خودم کم غریبه سراغ  
داشتمن؟

نغمه نه بابا، غریبه نیس که - سیاهه. از چهارراه سیروس آورده‌مش  
برا خواستگاری امروز.

کیان [معترض] از چهارراه -؟!

نغمه تو همون دسته‌ای کار می‌کنه که بابانه‌ی خدابیامز کار  
می‌کردن. خانوم، رقصین سیاه -؟

کیان [معترض تر] رقصین سیاه -؟!

نغمه اون‌جا همه مهدی مسری صدایش می‌کن. نه که به مرسى  
می‌گه مسری -

مامی پس مهدی مسری که می‌گن ایشون.

نغمه می‌خوايد یه خورده برآتون برقصه؟

کیان رقصین سیاه؟! هرگز! من تحصیلات آکادمیک دارم خانوم!  
کلی إلهه! می‌بینی مامی جان چقدر بامزه‌س؟

نغمه الآن می‌گیم یه رنگ بزنن ببینید چیکار می‌کنه.

رنگ میو - رنگ مخصوصین رقصین سیاه در آوازِ دشتی - نواخته  
می‌شود. کیان درمانده است ولی راهی جز بازی ندارد. نغمه

در سایه‌ی این مرد تبارک / وضع همگی بود مبارک  
ای حبیب من، ای طیب من / عشق روی تو شد نصیب من  
حالاً لای لای لای

از اینجا به بعد نیز بعضی نکه‌پرانی‌های سیاه‌بازی رانعه به  
گوش کیان می‌رساند. کیان تا آخر این صحنه با صدای سیاه  
حروف خواهد زد.

عبدالغنى اینجا چه خبر است؟  
کیان پر از دسته تبر است!

عبدالغنى می‌گم اینجا چه خبره؟  
کیان خرتخره!

مامی وا! مؤدب باش، خرتخره یعنی چی؟  
عبدالغنى این زندیق دیگر کیست؟

نعمه سیاه دسته‌ی سیاه‌بازیه.

عبدالغنى بساط لهو و لعب؟! عجب!  
کیان رجب کیه دیگه؟

گلی رجب نه، عجب!

کیان جان! هرچی این بگه درسته!  
نعمه اصلاح می‌کند! دُسّرها!

کیان دُسّرها! [به سمت گلی می‌رود].  
عبدالغنى کجا؟! ترمز بریده‌ی؟

کیان آخه زمین این جا سرازیریه من هی سر می‌خورم اوون‌وری!  
مامی وا! که چه بازمه!

عبدالغنى از شما بعید است نور دیده!  
کیان نون‌نديده همه کیته!

نعمه تو مث این‌که ایشونو نمی‌شناسی!  
کیان من چه می‌شماسم این کیه! [به عبدالغنى] برگرد ببینم.

غنج می‌ره برا بزن برقس، اون همچی زیاد از مُطرب بازی  
خوش نمی‌آد. نه که حاجیه!  
نعمه اونش با ما. اینتا تازه تو نقشاشون حاجی پوش هم دارن.  
صدای يالله يالله گفتن حاج عبدالغنى از بیرون.

مامی ای وای حاج آقا دارن می‌آن. بچه‌ها خودتونو جمع و جور  
کنین.

کیان [ازام به نعمه] این‌یکی دیگه از کجا پیدا شد؟  
نعمه [ازام به کیان] هیچ راهی نداریم. باید بازی رو تا آخرش برمی‌  
می‌گلی آخه این طوری گلوی کیام زخم می‌شه.  
کیان بله، مخصوصاً این‌که من امروز تمرين بیان هم نکردم!  
نعمه گلو و بیانو ولش. فعلاً حرف زندگی در میونه.

عبدالغنى می‌آید تو.  
شروع کن.

کیان چیو؟  
نعمه بازی رو دیگه!  
عبدالغنى السلام و علیکم -

همین‌که حاج عبدالغنى متوجه حضور سیاه می‌شود نعمه با  
صدای سیاه ترانه‌ی ضربی "ابراب خودم" را در دستگاه  
معایون شروع می‌کند. کیان هم از آن‌جا که اختتماً بازیگر  
با هوشی سرت به سرعت با او همراه می‌شود. آن‌ها سعی دارند  
عبدالغنى را به هیجان بیاورند.

کیان و نعمه ابراب خودم سامبوی بالیکم / ابراب خودم سرتو بالا کن  
ابراب خودم بُزبُز قندی / حاجی فیروز او مده چرانمی خندی  
حاجی فیروزه، بله / سالی یه روزه، بله  
حاجی خوش خبره، بله / حاجی خبر داره، بله

عبدالغنى گفتی پدر و کردی کبابم. آه پدر - پدر - [احساساتی می شود و با فریاد] پدر!  
کیان آرام حیوان، آرام -  
عبدالغنى چی؟! حیوان؟!  
نفعه منظورش ایوانه، یعنی تو ایوان فوت کردن.  
مامی خدا مرگم بده. پس چطوری آوردینش پایین؟  
عبدالغنى به سختی! چه هیکلی داشت. کمرباریک، سینه‌ستبر، گردن -  
کیان دو تای خرا!  
نفعه [صلاح می کند] دو تا خرو بلند می کرد.  
عبدالغنى بله! تازه بعضی وقتا منم بلند می کرد.  
کیان پس سه تا خرو بلند می کرد!  
عبدالغنى چی گفتی؟!  
گلی [می خواهد موضوع را عوض کند] بالاخره چی شد؟ آوردینش پایین چطوری خاکش کردین؟  
عبدالغنى سدر و کافور مالیدیم -  
کیان سه تا وافور مالیدیم -  
مامی وافور؟! وافور دیگه و اسه چی؟  
کیان که نشه بره اون دنیا!  
نفعه چرانشه؟  
کیان آخه آدم نشه حساب کتاب نداره دیگه.  
عبدالغنى گفتی، گفتی. چه حساب کتابی داشت.  
کیان آقا چه صدایی داشت.  
عبدالغنى مگه تو شنیده بودی؟  
کیان من عرض کردم، صدای مادرتم شنیده بودم.  
عبدالغنى می خواهد اعتراض کند.  
اما صدای بابات خیلی بهتر بود.  
عبدالغنى از صدای بابام بگو. بگو، بگو -

عبدالغنى شما مردم رو از پشت می شناسین؟!  
کیان آخه نعلشم تازه عوض کرد، دیگه اصلاً نمی شماشیم.  
مامی او اچی می گی؟ ایشون روشنی خونه‌ی ما هستن!  
کیان پس چرا پیت می کنه؟ یه خورده نفت بریزید توش.  
گلی ای بابا نفت چیه؟ ایشون خودشون به همه نفت می فروشن.  
کیان پس نفیه؟  
عبدالغنى بله؟!  
نفعه نه بابا، یعنی پولداران، ثروتمندان.  
عبدالغنى هوووووووووم!  
کیان قره‌قوروووووووت!  
نفعه [آرام به گلی] داره خوب پیش می ره.  
عبدالغنى قره‌قوروت یعنی چه؟  
کیان یعنی آی زکی.  
مامی حرف الکی نزن. غنی -  
عبدالغنى عبدالغنى!  
مامی عبدالغنى صدتا می تو رو می خره و آزاد می کنه.  
کیان یعنی سیاهها رو می خره و آزاد می کنه؟ پس طرفدار آپارتايده!  
عبدالغنى آپارتايد؟! تا به حال نشینیده بودیم. هاهاهاها - [می خندد].  
کیان نخند انتر!  
عبدالغنى انتر؟!  
گلی ﴿سَلَام﴾، پدرتونو می گه، حضرت عنبر!  
عبدالغنى مگه تو پدر منو می شناختی?  
کیان بله من مادرتونم می شماختم.  
عبدالغنى می خواهد اعتراض کند.  
پدرتونم آدم خری بود.  
نفعه خیری بود.  
کیان بله، هر دو تاشون به مردم خیر می رسوندن.

عبدالغنى گفتی پدر و کردی کبابم. آه پدر - پدر - [احساتی می شود و با فریاد] پدر!

کیان آرام حیوان، آرام -

عبدالغنى چی؟! حیوان؟!

نغمه منظورش ایوانه، یعنی تو ایوان فوت کردن.

مامی خدا مرگم بدء. پس چطوری آوردینش پایین؟

عبدالغنى به سختی! چه هیکلی داشت. کمرباریک، سینه‌ستبر، گردن -

کیان دو تای خر!

نغمه [اصلاح می کند] دو تا خرو بلند می کرد.

عبدالغنى بله! تازه بعضی وقتا منم بلند می کرد.

کیان پس سه تا خرو بلند می کر د!

عبدالغنى چی گفتی؟!

گلی [می خواهد موضوع را عوض کند] بالاخره چی شد؟ آوردینش پایین چطوری خاکش کردین؟

عبدالغنى سدر و کافور مالیدیم -

کیان سه تا وافور مالیدیم -

مامی وافور؟! وافور دیگه واسه چی؟

کیان که نشنه بره اوون دنیا!

نغمه چرانشه؟

کیان آخه آدم نشنه حساب کتاب نداره دیگه.

عبدالغنى گفتی، گفتی. چه حساب کتابی داشت.

کیان آقا چه صدایی داشت.

عبدالغنى مگه تو شنیده بودی؟

کیان من عرض کردم، صدای مادر تم شنیده بودم.

عبدالغنى می خواهد اعتراض کند.

اما صدای بابات خیلی بهتر بود.

عبدالغنى از صدای بابام بگو. بگو، بگو -

عبدالغنى دیگه برو گم شو بیرون.  
کلی [میانجی گری می کند] ای وای حاج آقا، منظوری نداشت. فقط  
می خواست ما رو بخندونه.  
مامی حالا شما به بزرگواری خودتون بیخشید.  
عبدالغنى آخه شوما هی بهش می خندین اینم پُررو می شه. اصلاً بگو  
بیینم برای چه آمده‌ای این جا؟  
کیان من این جا کار دارم.  
مامی چیکار داری؟  
کیان سریه.  
نفعه یعنی چی سریه. ما اینجا هیچ چیز سری نداریم. بگو بیینم  
برای چی او مده‌ی؟  
کیان من او مدهم اینجا برای عروسی.  
عبدالغنى یعنی مایل هستید زوجه‌ای برای خود اختیار کنید؟  
کیان گوچه؟ نه، من گوچه دوست ندارم.  
مامی یعنی می خواهی متأهل بشی؟  
کیان متنقلب این آقا همه‌س که اینجا واستاده!  
نفعه یعنی می خواهی وصلت کنی؟  
کیان هو هو هو! بی خود ما رو به جایی وصل نکن! من به هیچ کدوم  
از آقازاده‌ها وصل نیستم.  
کلی یعنی می خواهی همسر داشته باشی؟  
کیان جان! گفتم هرچی این بگه درسته!  
نفعه [اصلاح می کند] دُسره!  
کیان دُسره! [بهست گلی می رود].  
عبدالغنى بیا کنار بیینم. هی سر می خوره اون وَری - پس شما  
می خواهید زن بگیرید.  
کیان نه بابا زن می خواه چیکار؟ شما هستین دیگه!  
عبدالغنى من هستم؟!

کیان [ادا درمی آورد] می گم، می گم - [با لحن غمگین می خواند] این  
بابات، در باغ که باز می شد -  
عبدالغنى آخ بابا، الاهی قربون در باغت برم -  
کیان چشمش که به این چمنا می افتاد -  
عبدالغنى آخ بابا، الاهی قربون اون چمنات برم. [احساساتش اوج می گیرد  
و همچون زنان خود را می زند و بایش را صدمی کند] بابا، بابا -  
کیان شهین جون آروم باش، آزیتا جان خود تو نزن، رزیتا -  
عبدالغنى چی می گی رزیتا و آزیتا؟ من مردم -  
کیان کی می گه؟  
عبدالغنى مردم می گن.  
کیان بہت تهمت زدهن.  
عبدالغنى تهمت زدهن؟!  
کیان راستی ببابات، بباباتو داشتم می گفتم.  
عبدالغنى آها آر، بابام. بگو، بگو.  
کیان [ادا درمی آورد] می گم، می گم - [می خواند] این ببابات، در باغ که  
باز می شد - چشمش که به این چمنا می افتاد - گوشاشو تیز  
می کرد، دُمبشو علم می کرد، بعد می گفت عر - عر - عر -  
عبدالغنى تو کیو داری می گی؟  
کیان نمی دونم خر پدر تو می گم یا پدر خرتو.  
عبدالغنى دیگه روت خیلی زیاد شده. برو گم شو بیرون!  
کیان هُل نده براذر من.  
عبدالغنى برو بیرون.  
کیان هُل نده پدر من.  
عبدالغنى برو بیرون.  
کیان هُل نده مادر من.  
عبدالغنى من مادر توأم؟!  
کیان اینو دیگه باید از بابام بپرسین.

تو عروسی گلی جان برنامه اجرا که.

عبدالغنى قرار بر بساط لهو و لعب نبود. فی الفور برود که الانه خواستگار سر می رسد. مامی خانوم جان، شما هم در این لحظات باقی مانده تشریف بیاورید بالا تا آخرین تصمیمات مهم مان را بگیریم.

مامی چشم، او مدم. [به نفمه و گلی] یه پولی بهش بدین فعلاً راهیش کنین بره.

گلی و نفمه چشم.

کیان [ایاصای سیاه] ما دز خدمتیم.

مامی و حاجی عبدالغنى می روند. هرسه نفین راحت می کشند.

بی هیچ اغراقی می تونم قسم بخورم که سخت ترین رُل عمر مو بازی کردم.

نفمه تازه او لی کاره. الانه که خواستگار سر بر سه.

گلی کیان، اگه نجنی منو شوهر می دن.

کیان [از روی دفترچه می خواند] دلم بدجوری گرفته است.

گلی [از روی دفترچه می خواند] دل من نیز.

بازیگران بخشی از تصنیف قدیمی "فصل بهار و هجر یار" را در دستگاه همایون می خوانند.

همگی فصل بهار و هجر یار

ای یار کجا گیرم قرار، بی تو به طرف جویبار

با دل تنگ و حالی زار

آخر مرا ای روزگار، یک دم به حال خود گذار

افتاده یارم در کف اغیار خونخوار، بی هوادر، بی مددکار

با دو چشم اشکبار

ای جوانان وطن، خفته در طرف چمن

نعمه یعنی هستین، براش زن می گیرین!

عبدالغنى آفرین، آفرین، این دیگر سنت است. پس بفرمایید میمون و مبارک باشد.

کیان میمون پدرت باشد!

عبدالغنى چی گفتی؟! دیگه داره خونم به جوش می آد. [فریاد می زند] به من پیغام داد سروش آسمانی که بزنم سرت را بشکنم!

نعمه قبل از این که عبدالغنى عصابی را که بالا برده، پایین بپارود ترانه ضربی مطربی " بشکن بشکنه" را شروع می کند. بالطبع کیان هم که با آموزش های نفمه، اکنون به یک سیاه باز قهار تبدیل شده او را در رقص و آواز بی کمک نمی گذارد.

نعمه بشکن بشکنه، بشکن / من نمی شکنم، بشکن  
برا چی بشکنم، بشکن / انگو نمی شکنم، بشکن  
واسه بازاریا، بشکن / واسه حاجیا، بشکن  
واسه رنگ و ریا، بشکن / من نمی شکنم، بشکن  
می میرم و غش می کنم برات دل تو دلم نیست  
جونم رو می دم سر رات والله دروغ نیست  
ای حبیب من، ای طیب من / عشق روی تو، شد نصیب من

آنها موفق شده اند حاجی را به رقص وا دارند. موسیقی قطعه شده اما رقص حاجی همچنان ادامه دارد. مامی حاجی را متوجه موقعیت خود می کند.

مامی حاجی جان - حاجی - او!

کیان بیا، نگفتم این آزیتاس، رزیتاس؟

حاجی به خود می آید.

مامی حالا شما می گید با این سیاهه چیکار کنیم؟ این او مده بود که

سیبیل جان دوست دارین بدونین؟

نغمه بله!

سیبیل جان بیاین جلو - شما فضولین؟

نغمه خانوم امر کرده‌ن که من باید اینجا از همه چیز باخبر باشم.

سیبیل جان من اصلاً حوصله ندارم با گلقت جماعت دهن به‌دهن کنم.

زود برو بگو گلی خانوم جان بیاد.

نغمه فرض کن که من گلی خانوم جانم.

سیبیل جان بایا برو گور تو - چی؟! - ها! - شما بین؟! - من یه کاری با

شما دارم - می‌خوام بگم - نوک زیونم گیر کرده - من - من

می‌خوام با شما ازدواج کنم.

نغمه با من ازدواج کنیم؟! فکر کرده شیوه‌هه!

سیبیل جان مگه شیزم چه شه؟

نغمه شرم چهش نیس، شما یه چیزی تونه.

سیبیل جان آه - پس بالآخره فهمیدی که من چه شه - [به عاشقانه ترین شکل

میکن جملاتش را بیان می‌کند] آی من عاشقه - ای گلی که در

این جایی، بیا در قلب من گلدان بکار. آآآی -

نغمه چوب جارو را بر پشت سیبیل جان می‌گذارد.

نغمه بفرمایید بیرون.

سیبیل جان [ترسیده] بیینم، اینجا تو هتل ایران امنیت هست؟! - [چوب

جارو همچنان بر پشت سیبیل جان است] آی خانوم جان، تو رو

خدا پایین تر نیا! - بیخشید می‌شه بپرس آن تو کدوم ایالت

ایرانیم؟ - بعد مگه این ایالت اسم شو نبر تو همه‌ی هتل‌های

ایران شعبه باز کرده؟! - [از دست نغمه می‌رهد و او را در محاصره

قرار می‌دهد] آی خانوم کم کم رگ غیرت من داره به جوش

می‌آد. آن خون جلوی چشمامو می‌گیره - بذار کمر بنده

soft بیندم - شما فیلم «پیشنهاد بی شرمان» رو دیده‌ین؟!

نگرد از خویشان، گرگان آلددهن

نغمه از یک پنجه با یک نفر در بیرون حرف می‌زند. احتمالاً

همان دوست کیان است که با هم درحال برقراری سرویز

هستند! سیبیل جان می‌آید تو. نغمه او را ندیده و همچنان به

کار خود ادامه می‌دهد.

سیبیل جان هتل ایران که می‌گن همین جاست؟

نغمه وا!!

سیبیل جان واز نیست، بسته‌ما!

نغمه راست می‌گی؟

سیبیل جان من که هنوز حرفی نزدهم. چرا حرف می‌ذارین تو دهن آدم؟

نغمه وا نه!

سیبیل جان چیه؟

نغمه آقا جون؟

سیبیل جان آقا جون!

نغمه آقا جون خودمون؟

سیبیل جان آقا جون خودمونه؟

نغمه وا خدا رو شکرا!

سیبیل جان خدا رو شکر، باباش مردا - هی خانوم

نغمه متوجه او می‌شود.

چقدر هرت و پرت می‌کنی! یه ساعته آدم به این متشخصی

وارد این هتل شده، اون وقت یه نفر نیست پرسه حالت به‌چند!

نغمه شما کی هستین؟ اینجا چیکار دارین؟

سیبیل جان بنده رأس ساعت همین الان با خانوم گلی خانوم جان قرار

دارم.

نغمه شما با گلی خانوم جان چیکار دارین؟

سیبیل جان نمی‌شه گفت. سریه!

نغمه من تا ندونم نمی‌تونم ایشونو صدا کنم.

سیبیل جان هلو در زبان انگلیسی یعنی سلام، حال شما چطوره!  
گلی ممنونم، مرسى. حالا امرونو بفرمایین.

سیبیل جان بنده او مدهم اینجا که شمارو به غلامی پذیرم!  
گلی به غلامی؟!

سیبیل جان یعنی منظورم اینه که در رکاب تون بتازونم.  
گلی در رکاب تون بتازونم؟!

سیبیل جان بابا چرا نمی فهمی؟ قراره با شما چیز کنیم - یعنی وصل کنیم  
- یعنی مزدوج بشیم - آها، یعنی ازدواج کنیم.

گلی چسی؟! ازدواج کنیم؟ تو خجالت نمی کشی این حرفو  
می زنی؟

سیبیل جان باباجان این یکی دیگر سنت است. نمی خواهیم جفتک  
بیندازیم که. می خواهیم برویم زیر یک سقف زندگانی کنیم.  
ازدواج که دیگر این حرف ها راندارد.

نغمه بار دیگر چوب جارو را بر پشت سیبیل جان می گذارد.

نغمه شما مث این که حرف حساب سرتون نمی شه.  
گلی خانوم جان با شما ازدواج نمی کنه که نمی کنه.

سیبیل جان خُب نکنه، شما چرا این جوری می کنی؟! آب گلومو  
نمی تونم قورت بدم! - این بار دومه! - بار سوم دیگه توی  
صحنه نمی آم! [خود را از فشار چوب جارو می رهاند] ازدواج  
نمی کنین؟

گلی نه خیر!

سیبیل جان به دَرَک که نمی کنین! گل که هیچ چی، اصلاً می رم خار  
می گیرم. خار مغیلان می گیرم. منو بگو که به خاطر خانوم از  
ینگه دنیا، از کشور اروپایی عثمانی، معروف به ترکیه -

بقیه مگه ترکیه اروپاییه؟

سیبیل جان بعله که به تازگی شده! منو بگو کافه های اون جارو ویل کردهم

نغمه [ترسیده] چیکار می خواین بکنین?  
سیبیل جان می خوام یک پیشنهاد بی شرمانه بدم!  
نغمه کمک! - کمک! -

نغمه فرار می کند و سیبیل جان به دنبالش. در همین حین گلی  
می آید تو.  
خانوم به دادم برسین.

گلی چه خبره؟ [به سیبیل جان] شما دیگه کی هستین?  
سیبیل جان خانوم، یعنی چی که همین طوری سرتون انداخته بن پایین  
و او مدهین تو؟ نه یه اهینه، نه یه او هونی! شاید یه مستله  
ناموسی درمیون باشه نخوایم کسی بفهمه!

گلی شما اینجا چیکار دارین؟  
سیبیل جان بدم می آد از کلکت جماعت فضول! جای فضولی برو اتفاق رو  
تمیز کن. [به نغمه] شما هم گلی خانوم جان، بیا و بدقیقی نکن.  
بیا با هم ازدواج کنیم، دهتا بچه بسیاریم، اون وقت این هتل  
به جای چهار ستاره می کنیم ده ستاره.

نغمه آقا جون، من گلی خانوم نیستم.

سیبیل جان پس گلی خانوم کیه؟  
گلی گلی خانوم منم!

سیبیل جان گلی خانوم که حمال نیست!  
گلی گلی خانوم منم! دختر صاحب این هتل!

سیبیل جان ببابا برو گور تو - چی؟ - ها؟ - [به نغمه] ببابا برو گور تو گم کن  
دیگه! چی می خوای از جون ما؟ [به گلی] ببخشید که به جا  
نیاوردم. آخه به من گفتن گلی خانوم همچی ظریف مریفه.  
مث این که آب و هوای هتل به شما ساخته همچی یه خرد  
چاق شدهین. مث چیز فیل باد کردهین، این چیه - ژرت؟ -  
زورت؟ - ژرت؟ چی فیل بود؟ - ها! پاپ کورن! مث  
پاپ کورن فیل باد کردهین، هلو شدهین!  
گلی هلو؟!

عبدالغنى به! بیین کی او مده. پَ چرا این قدر دیر مرد حسابی.  
سیبیل جان حاجی دست رو دلم ندار که بدجوری اعصابم خورده!  
عبدالغنى چی شده مگه؟

سیبیل جان از دست این خانوم! اگه قرار بود این همه مورد تجاوز و  
تعدی قرار بگیرم چرا از عثمانی بیام این جا؟ خوب همون جا  
بودم دیگه. تازه اون جا من تعدی و تجاوز می کردم!

عبدالغنى بلهه! این قدر شلوغش نکن بیینم. آن خیلی کار داریم.  
مامی خانوم خیلی وقته که متظاهره. می خواهد انگشتی  
خانوادگی رو بده به دامادش. پر بیریم بالا دسبوس.

سیبیل جان می گم حالا که این جاییم نمی شه با این دخترها که این جا بودن  
یه روبوسی بکنیم تا بعداً به مامی خانوم هم برسیم؟

عبدالغنى او لندش که مامی سهم منه. تو فقط با دختره -

سیبیل جان خُب، پس کی خدمت دخترابرسم؟

عبدالغنى دخترانه، دختره -

سیبیل جان خُب، کی خدمت دختره برسم؟

عبدالغنى تو چقدر هولی ببابا! اون دخترم آرزو داره شب عروسی شو  
بیینه. دو سه روز باهاس صَب کنی.

سیبیل جان دو سه روز؟! من این همه پول بہت ندادم که دو سه روز  
بدون زن بمومن.

عبدالغنى عوضش دو روز دیگه یه دختر ترکل و رکل می آد تو بغلت!

سیبیل جان شما مث این که اصلاً حرف حساب حالت نمی شه! من  
می گم این دو سه روز چیکار کنم؟

عبدالغنى خُب بابا، بذار بیینم می تونم این کلفته رو راضی کنم یانه.  
ولی قول نمی دما!

سیبیل جان خُب حالا شد یه چیزی!

سیبیل جان و حاج عبدالغنى می روند. گلی و نغمه از پناهگاه  
خود بیرون می آیند. کیان هم معلوم نیست سروکله اش از کجا

او مده سراغ خانوم!  
نفعه ما اصلاً مرد کافه بُر و نمی خواهی!  
سیبیل جان برو بابا، با این آمار بی شوهری باید از خداونم باشه بد بختا!

الآن پسر عین شمش طلامی مونه. گران! کو شوهر؟ حالا که  
این طور شد من جهت اطلاع بینندگان و تماشاگران عزیز،  
ترانه‌ای می خوانم درباره درد دل یک مرد راجع به رفتار  
زنش در زندگانی که اگر احیاناً در بین همین تماشاگران هم  
کسی خواست بگیری تون پشیمون بشه. موسیقی لطفاً.

[بیش بدهی آز دست زنم امان را در دستگاه ماهور می خواند]

از دست زنم امان / از دست زنم / بیچاره منم

هی غُر می زنه امان / غُر و غُر می کنه / بازم غُر می زنه

صبح که می شه پا می شه / از لحاف جدا می شه

می آد و رو به روم می شینه / خوب قدوبالامو می بینه

می گم جارو، می گه نمتو نم / می گم پارو، می گه نمتو نم

می گم من زن می شم، نمی شه / یا تو مرد بشو، نمی شه

همه ش غُر و غُر و غُر می کنه برام / خودشو نُز می کنه برام

از بس که اونو بابا و ننه ش کرده ن لوس

آقا جون یکی به پوله خروس

بابا جون یکی به پوله خروس

آقا جون یکی به پوله خروس

من پس از این پیام عبرت آموز برای تماشاگران محترم، در  
این لحظه، در اعتراض به رفتار ناشایست شما، این جا را  
ترک کرده و در جهت تبیه و تأذیب گلی خانوم، نمی گیرم،  
داغیشم به دلش می ذارم!

سیبیل جان می خواهد برود که عبدالغنى می آید تو. گلی و  
نفعه به سرعت در گوشه‌ای پنهان می شوند.

هتل ایران / ۴۱

کیان بُوی گل می ده. به قول یک درامنوییس بزرگ، عطرِ گل‌های ایران - ما پیروز می‌شیم.

صدای بالله گفتی عبدالغنى از بیرون. این سه نفر به سرعت پنهان می‌شوند. عبدالغنى تنها می‌آید تو.

عبدالغنى آقا، جان! همه‌چی روبه راهه. مامی انگشت‌تری رو داد به این پسره. اینم که همیشه پاتیل پاتیله. بهبهونه‌ی این که گم و گور نکنه انگشت‌ترو از ش می‌گیرم و یه مُهر می‌ندازم پا قول‌نومه. هتل‌لو می‌زفوشم و می‌رم پی عشق و حال و صفا و مروه هم می‌روم - چند اماکن متبرکه‌ی دگر هم می‌روم قبولِ حق انشالله - خب فعلًا که کسی نیس. همه خوندن، مام بوخونیم حال کوئیم! [عبدالغنى ترانه‌ی ضربی "عشق پول" را من خواند و در حین خواندن از صحنه خارج می‌شود.]

آی صاب‌سلیقه دل داریم از اون دلای بریون مرگی خودت پر می‌زنه دلم و اسه دو ملیون خودت می‌دونی ای خدا از بی‌پولی ملولم دلم می‌خواهد مثال موش تو اسکناس بلولم شاید که گیر ماید یک یار شیک و اعیون با ماشین شخصی بگردیم و بریم به شمردن می‌خواه عمارتِ شیک با فرشن لوکس و آنتیک هر هفته با شکارم پاشم برم به پیکنیک

نعمه درحال آرایش کیان است. کیان لباس زنانه پوشیده و نغمه آخرین تلاش را می‌کند تا او لَوْنَد به نظر برسد. آن سوتر گلی در پی مکانیست که دور از چشم، بتواند بر اوضاع نظارت داشته باشد. آخر قرار است در این صحنه او به جای کیان حرف بزند و کیان لب بزند (یعنی همراه با جملات او لب‌هاش را حرکت دهد). قطعاً بازی سختیست! اختصاراً گلی خود را به جای یک قاب عکس جا خواهد زد!

پیدا می‌شود. آن‌ها با هم یک جلسه‌ی سری برگزار می‌کنند.

گلی ظاهرًا فقط من نیستم که دارم شوهر می‌کنم. همه چیز داره معامله می‌شه!

نغمه خطروناکه! ولی پیروزی غیرممکن نیست. کیان حالاً دیگه رقیبو می‌شناسیم.

نغمه نقطه‌ضعف‌ناشونم می‌دونیم.

گلی ولی اونا اگه لازم باشه به زور هم متousel می‌شن. کیان می‌دونم، خیلی خطروناکن.

گلی باید اونا را رو زیرنظر بگیریم. نغمه یک لحظهم نباید غافل شیم.

کیان اگه تلفن اختراع شده باشه، باید تلفن‌هاشونم کنترل کنیم. نغمه امکان کنترل موبایل‌ها رو نداریم. پس خواهش می‌کنیم خاموشش کنن.

گلی کانال‌های ماهواره‌ای رو چیکار کنیم؟ نغمه اینترنت!

گلی صافی بذاریم!

کیان این کار او ناست! ما مدافع آزادی اطلاعات هستیم. نغمه پس نباید بی‌دقت عمل کنیم.

گلی چون کوچکترین اشتباه همه‌چی را به باد می‌ده. کیان اول باید از این دومادرنگیه شروع کنیم.

نعمه من براش یه نقشه‌هایی دارم.

کیان خوبه. ولی قبل از هر چیز - [به گلی] - من یه نشانه‌ی عشق لازم دارم.

گلی چه نشونه‌ای؟ نغمه مثلاً یه دستمال.

گلی دستمالش را به کیان می‌دهد. کیان آن را می‌برید.

هتل ایران / ۴۳

می مادام! پاقدین مادمازیل!  
کیان دارین می رین؟

سیبیل جان نه، او مدهم ولی دارم می رم.  
کیان نمی مونین؟

سیبیل جان آخه اینجا اتاق شماست.  
کیان نه اتفاقاً اتاق شماست.

سیبیل جان یاه پس شما اینجا چیکار می کنین؟ نکنه شما دادزدی؟ مث  
این که اینجا اصلاً امنیت نیست. اون از صحیح که اون خانوم  
اون جوری به آدم نظر داره، اینم از حالا که یه نفر همین طوری  
بی اجازه پاشده او مده تو اتاق.

کیان واقعاً که! منو بگو گیر چه آدم بی ذوقی افقاده. [با بیشترین ناز  
و عشوایی که در توان دارد به قصد بیرون رفتن حرکت می کند.]

سیبیل جان استاپ، صبر کن! کجا به این زودی! - کامبک کن بینیم!  
همونجا بشین از جاتم تیکان نخور!

کیان می خواهی چیکار کنی؟

سیبیل جان می خواه شمارو تیکان - ا! - استنطاق کنم.

کیان [می نشیند] ایشششش!

سیبیل جان موقع بازجویی عشهو نیا!

کیان با حرکات لب و عشوی زنانه حرف او را  
تقلید می کند.

بی خود ادا درنیار!

کیان پایش را تکان می دهد.

پاتر تکون نده!

کیان آدامش را با اغراق بیش تری می جود.

سقّز هم نجوا!

کیان و! خُب یه دفعه به یه خانوم بگو بره بمیره دیگه!

سیبیل جان خب چیکار کنم، کانسین تریشیم به هم می خوره. بگو بینیم،  
شما کلید اتاق منو از کجا آوردهین؟

نغمه اینم رُل سختیه.

کیان نه سخت تر از قبلی! تجربه‌ی این رُل رو در یکی از درام‌های  
شکسپیر دارم. سخت تر از اون همانگی و همراهی با  
گلی خانوم جانه.

گلی اینم به تمرین برای روزهای سخت زندگی.

نغمه گلی خانوم جان آماده‌این؟

کیان دیالوگ‌ها رو قبل از مرور کرده‌یم.

گلی اگه از هر کدوم از تیاترای کیان یک جمله هم یاد مونده باشه  
از این صحنه سریلند بیرون می آم.

نغمه یه صدای‌ای داره می آد. فکر کنم خودش باشه. من رفتم.

کیان [به گلی] امید فقط به توئه.

نغمه می رود. گلی نیز در جایی که باید می ایستد؛ توی قاب  
عکس، پشت گلدن با هر جای دیگر. کیان دستمال را  
می بوید و خود را آماده این بازی جدید - زنپوشی -  
می کند. در این صحنه کیان گاهی با صدای خود حرف  
خواهد زد. ای کاش بشود تنیک بخش‌های رینتیک این  
صحنه را هم نغمه از بیرون بنوازدا پس از شروع صحنه، نغمه  
اگر تنیک نزوازد به سراغ حاج عبدالغفاری خواهد رفت تا خطر  
وروود او به اتاق سیبیل جان را از بین بپرد. چطور؟ نمی دام!  
شاید داروی خواب آور در چایش بزیزد و با لَوْنَدی به او  
بخوراند و یا او را متوجه مامی کند و آندو را به هم مشغول  
کند، شاید هم هیچ کاری نکند.

سیبیل جان می آید تو. کمی مست است.

سیبیل جان بی خشید مث این که اشتباهی او مدم. [می خواهد بزود ولی صدای  
آو زنانه‌ای او را نگه می دارد] إما ولی من که با کلید خودم او مدم  
تو! - صدای دوباره‌ی یک آء زنانه] آه، شاید این جام مث هتلای  
پرستاره‌ی خودمون تو هر اتاق به لیدی هست - ولی نه! اگه  
بود که بیرون نمی رفم دنبالش - حتماً اشتباه او مدم، إكسیوز

کیان خوب منم می‌توهای کلسم دیگه. بیا بخور. منم قبلاً از این فنجون خوردهم. می‌بینی جای لبامو؟  
 سبیل‌جان بهه! عجب خط لبی!

کیان اگه دلت بخود می‌تونی از همون‌جا بخوری.  
 سبیل‌جان نه، نه - راستش من فقط به مزه‌ی برقی لب عادت دارم! رُزْ دل مو می‌زنه!

کیان [ساخود] حالا بیا می‌تیش بکش! [به‌زور قهقهه را به سبیل‌جان می‌خوراند؛ با صدای زنانه] خوب! از حالا کار ما شروع می‌شه.  
 کیان شروع به خواندن فال از روی فنجان قهقهه و کف دست سبیل‌جان می‌کند. کیان در طول فال‌گیری خود، بسی وقنه برای سبیل‌جان مشروب می‌ریزد. سبیل‌جان در آخر این صحنه کاملاً از خود بیخود شده است.

من فال‌گیرم، فال می‌گیرم / هم فال و احوال می‌گیرم  
 ستاره تو فال‌ت می‌بینم / از آسمون اونو می‌چینم  
 دستاتو زود بدء به من / تا بگم از دشت و دمن اووووووووووه!

خط عمرت درازه / با تو عجب می‌سازه  
 سبیل‌جان آخ! بگو، بازم بگو.  
 کیان هییییی!

سبیل‌جان چی شد؟ چی شد؟ ترسیدم!  
 کیان آخ و آخ و آخ / اوای و وای و وای  
 خط‌هار و خط افتاده / چرخ و فلك ایستاده  
 خط‌ها رسید به صدتا / جمع می‌کنه سیصدتا  
 اون وَسَطاگره هست / وانمی شه به یک دست  
 سبیل‌جان - چی شده؟ - چی به چی - گره خورده؟  
 کیان چن تا آدمن به هم - یه سبیل -  
 سبیل‌جان اون که خُب، خود منم  
 کیان نه! سبیل‌جان -

کیان من یه کلیدی دارم که باهاش می‌تونم هر دری رو باز کنم.  
 سبیل‌جان منظورت در هر اتفاقیه دیگه!

کیان هر دری رو! هر دری که به روی یه عزیز بسته شده باشه. هر کس تو دنیا مشکلی داشته باشه، منو پیدا می‌کنه، منم او نو.

سبیل‌جان آها، پس شما حلّال مشکلاتی! خودت هم شکلاتی! دست عبدالغنى درد نکنه با این آجیلای مشکل‌گشاس! پس من کنار شمامی شینم تا مشکلِ منو حل کنیم.

کیان کنار من؟!  
 سبیل‌جان خوب اگه جای بهتری دارین اون جا بشینم.  
 کیان شما ماشالله خیلی زود صمیمی می‌شینا!

سبیل‌جان خوب آخه من بسیار های کلسم، مخصوصاً در برخورد با خانوم‌های زیبا و خوب!

کیان من شاید زیادم خوب نباشم!  
 سبیل‌جان نه، تو خوبی. خیلی خوبی. اصلاً زنا همه خوبن، البته بعضی‌اشون بهترن، ولی همه خوبن!

کیان بهه! جملات قصارم که می‌گین.  
 سبیل‌جان این جزو ویژگی‌های کاراکترم! بالآخره این نویسندهم باید ابراز وجود کنه دیگه! خوب حالا آجیل خانوم مشکل‌گشای مشکل مارو چطوری حل می‌کنی؟

کیان من فال‌گیرم، فال می‌گیرم / هم فال و احوال می‌گیرم  
 مشکلِ تو می‌بینم / دُمبشو ورمی‌چینم  
 سبیل‌جان چطوری باید بینی؟  
 کیان بیا! من از قبل برات قهقهه آمده کردم.

سبیل‌جان آها! پس شمارَمال!

کیان [با خود] بنازم به این هوش و استعداد!  
 سبیل‌جان والله ما همه‌جور رمال دیده بودیم، رمال سانتال مانتال ندیده بودیم!



هتل ایران / ۴۹

کیان عروسی؟!

سیبیل جان عروسی ننه! آخه ما رسم داریم شب عروسی ننه مون ھی  
به هم انگشت مر می دیم! ایناها، پیدا شن کردم. خب دیگه زود  
ورد تو بخون که کم کم خونم داره به جوش می آد.

کیان فقط بذار با تمرکز وردمو بخونم!

کیان انگشت را می گیرد و ورد را شروع می کند.

سیبیل جان شروع می کند به آماده سازی خود برای اتفاقات  
بعد از ورد.

رق و رق و رق /واه و واه و واه

جن این جالونه کرده /همه رو دیوونه کرده

ممه رو لولو برده /هرچی که بوده خورده

درد و بلا آوردده /رحم و صفار و برد

کیان در حین خواندن به آرامی انگشت را با یک

انگشت مشابه که در دست گلست، عوض می کند.

به در شین، به در شین /باطل و جون به سر شین

برین به ملک خودتون /بر سرِ سفره ننه تون

انگشت رو فوت می کنم /جنا رو میهوت می کنم

خُب دیگه جنارفتن. حالا بیا انگشت رو دستیت کنم.

سیبیل جان آخیش، اصلاً ورد که خوندی انگار سبکتر شده. آخ، بعدش

این دستیتم که بپهم می خوره مورمور می شه -

کیان یعنی چی مورمور می شه؟

سیبیل جان یعنی - یعنی یه جوارابی روحم به غلیان می افته -

کیان [با خودش] خدا به خیر بگذرونه!

کیان با اشاره به گلی دستور رفتن می دهد. گلی هم می رود تا

کمکی چیزی فراهم کند.

سیبیل جان البته همین الانم روح و جسم با هم داره قل قل می کنه.

کیان [به سیبیل جان] اوای که چه روح پُر غلیانی - من به فکر غذای

سیبیل جان در تون می کنم! دوران بلوغ تونه، هی صداتون خرسک  
می زنه! منم این دورانو گذروندم!

کیان [خود را جمع و جور می کند] بیین عزیزم، تو باید یه انگشت  
داشته باشی، یه انگشتِ قدیمی. ایناها، نگاه کن. [با عشه]

فنه - جون داره نشون می ده!

سیبیل جان آها! جون داره نشون می ده؟ اون جوری - بله -

کیان بله چی؟

سیبیل جان یعنی بله، دارم.

کیان پس کوش؟

سیبیل جان چی کوش؟

کیان انگشترا!

سیبیل جان آها! اون انگشتِ خانوادگی مامی خانومه! می خوای  
چیکارش کنی؟

کیان دواي دردت تو اونه! باید پشتش به ورد بخونم، بعدم فوتش  
کنم تا خط رارفع بشه.

سیبیل جان خب الاän باید چیکار کنم؟

کیان باید اون انگشت رو بدی به من.

سیبیل جان که چیکارش کنی؟

کیان که پشتش ورد بخونم دیگه!

سیبیل جان آها! پس بذار پیدا ش کنم. [می گردد و نمی باید] عبدالغئنی گفت  
بدهش به من، تو گمش می کنی ها.

کیان دادی به اون؟!

سیبیل جان نمی دونم - آره، آره دادم به اون - نه، نه، یادم او مد - ازم  
خواست ولی بھش ندادم. یعنی پیدا ش نکردم که بدم.

عبدالغئنی رو نمی گما، انگشت رو می گم - می ترسه به وقت  
گم و گورش کنم. برا همین گفته فردا حتمناً بھش بدم که به وقت

وقت تاشیب عروسی گم نشه.

کیان ولی من که جیش ندارم!

نغمه بیام تو؟

سیبیل جان [به کیان] الان می آدم، بدو دیگه.

سیبیل جان به زور کیان را به دستشویی می فرستد. نغمه  
می آید تو.

نغمه يالله! بخشينا خلوت تونو خراب کردم.

با آرامش به سراغ فنجانها می رود. بویی به مشاش  
می خورد.

این بوی چیه؟

سیبیل جان بوی توالت، خراب شده.

نغمه نه بابا، بوی عطر زنونه!

سیبیل جان خُب بعضی عطرای زنونه بوی توالت می ده.  
نغمه پس بذارین توالت تونو درُس کنم.

سیبیل جان نه، نه! خودم درستش می کنم.

نغمه نه بابا، شما چرا زحمت بکشین؟

سیبیل جان نه بابا، چه زحمتی، من با بوش حال می کنم!

نغمه هر جور صلاح می دونین. [می خواهد برود اما دوباره می ایستد]  
نه! ولی این بوی عطر زنونه.

سیبیل جان بابا بوی توالت!

نغمه من مطمئنم، بوی عطر زنونه!

سیبیل جان آها، حالافهمیدم. من ظهری می خواستم آب بخورم استباهی  
یه شیشه عطر زنونه خوردم. اینه که توالت مutter شده!

نغمه ببینم، عطر زنونه تو اتاق شما چیکار می کرده؟

سیبیل جان عطر؟! عطر کاری نمی کرده که!

نغمه عtero می دونم، شما چیکار می کردین؟

سیبیل جان با عطر؟

این روح هستم!

سیبیل جان نه دیگه! امشب به اندازه‌ی کافی غذای روح به خورد ما  
دادی. من الان غذای جسم می خوام، دیگم طاقت ندارم -

قصیده حمله دارد که ناگهان محکم به در می کویند. بالطبع در  
این شرایط کسی نیست جز نغمه که برای نجات کیان از  
هتک حرمت آمده!

نغمه خسته نباشین! او مدهم فنجونای قهوه رو ببرم!

سیبیل جان وای - این صدای هموν کلفت‌هس که صحیح به من نظر داشت -  
حالا چیکار کنم؟

کیان و! اکلفت که ترس نداره! بذار الان جواب شو می دم! [به بیرون]  
ما اینجا فنجون نداریم.

نغمه و! آقای سیبیل جان! شما چقدر صداتون نازک شده!  
حال تون بدء؟

سیبیل جان نه - نه! [به کیان] چرا تو حرف زدی؟ [به بیرون] همچی یه ذره  
زکام خوردم!

نغمه خُب پس بی زحمت اون فنجونای ما رو بدین چون دیگه  
فنجون نداریم، مشتریای دیگم چایی و قهوه می خوان.  
سیبیل جان آفاجان شما اینجا فنجون نداری که.

نغمه نه! خودتون یه ساعت پیش قهوه خواستین.  
کیان آها، این فنجونای فالو می گه.

نغمه بیام تو؟ کلید دارما، اگه کلیدو گم کرده‌ین. خُب پس من  
او مدم، يالله!

سیبیل جان نه، نه! نیا! من لختم! [با خودش] کلید همه‌جا رو هم داره! گفتم  
که اینجا امنیت نیست! [به کیان] بدلوا! تو باید قایم شی!

کیان و! کجا برم این وقت شب؟  
سیبیل جان برو تو توالت!

سیبیل جان از اون جا که شلوار کم دست شماست! او ناهاش!  
کیان شلوار کی شما؟! ها، درست می گین. این شلوار کی شماست.  
ولی دست من چیکار می کنه؟  
سیبیل جان شما از اون تو و رداشتن.  
کیان یعنی من اتفاق اشتباہی او مدهم؟  
سیبیل جان فکر کنم.  
کیان پس چطور کلید من به در شما خورده؟  
سیبیل جان این که چیزی نیست، آن یه خاتمه بود کلیدش به در همه  
می خورد! خدا رو شکر مال شما فقط به در ما خورده.  
کیان ظاهراً این جا اصلاً امنیت نیست! به امید دیدار.  
می رود بیرون. سیبیل جان میهوت است.

سیبیل جان یه زنه این جا بود - انگار غیب شد. حالا اون زنه رمال بود  
غیب شد، این حمال از کجا پیدا شد؟ من دیگه واقعاً  
نمی دونم خوابیم یا بیدار! زن مرد می بینم، مردو زن! رمالو  
حمل می بینم! من الان باید یه آواز بخونم و این صحنه  
تموم بشه اما الان یه لحظه عین هملت به همه چی شک  
کردهم! ترجیح می دم یه پیک دیگه بخور و بخوابی تا خوابی  
خوش بینم، اما شما بدونین که این صحنه تموم شد.

حاج عبدالغنى سا باسط متقل و وافورش وارد می شود و  
بخشی از "اپرت متقل و وافور" ساخته علیقى وزیری را در  
آواز دشته می خواند.

عبدالغنى می دونی که تریاک چه بوبی می ده، بوی نسیم بهشتی  
هنوز سر از نشه پس نرفتی که، زود یله می دی به پشتی  
ول کن کارو پشت وافور و بگیر، وافور مایه هی حیاته  
نه به فکر رو باش، نه به فکر جیب، هرچی که بخواهی زیاده

نغمه نه خیر، با صاحب عطر!  
سیبیل جان به خدا هنوز کاری نکرده بودم.  
نغمه شما می دونین خانوم چقدر به آبروی هتل حسائش؟  
می دونین چقدر از این کارا بدشون می آد؟  
سیبیل جان چقدر؟  
نغمه نمی دونم. فقط اینتو می دونم که خواستگار قبیله که دست از  
پا خطرا کرده بود دیگه نتونست ازدواج کنه!  
سیبیل جان نه! نگو! حالا باید چیکار کنم؟  
نغمه شما تاجرین، من باید بدونم؟  
سیبیل جان [مقداری پول به نغمه می دهد] بیا اینا همه مال تو.  
نغمه هه! شما مظنه هی ما رو خیلی دست کم گرفتهین!  
سیبیل جان [مقداری دیگر می دهد] به خدا همه پول هامو چنج کردم،  
دیگه ندارم!  
نغمه پس فعلًا با اجازه! شب تون به خیر! - ولی اون بوی عطر  
زنونه بودا! [می رود بیرون.]  
سیبیل جان آخیش! رفت! [به کیان] بیا بیرون.  
کیان با هیأت مردانه و شلوار کی در دست وارد می شود.  
سیبیل جان نزدیک است سکته کند.  
شما کی هستین؟  
کیان کاری داشتین آقا؟  
سیبیل جان شما این جا چیکار دارین؟  
کیان شما این جا چیکار دارین؟  
سیبیل جان هیچ چی! من توی اتفاقم.  
کیان منم که توی اتفاقم.  
سیبیل جان ولی این جا اتفاقی منه!  
کیان مگه این جا اتفاقی چنده؟  
سیبیل جان اتفاق - اتفاق نمی دونم چند، ولی مطمئن اتفاق منه.  
کیان از کجا مطمئنین؟

آوازخوانان برگه‌هایی را درآورده، می‌خوانند. ممکن است اشعار را همگی با هم بخوانند، شاید هم هر بیت یا هر بند را یکی از آن‌ها بخواند. بسته به این است که چقدر صدای آوازخوان خوب باشد!

**آوازخوان** یاد شده قصه‌ی شیرین مرا / از یکی آزاده به راه خدا  
آن که دهد زر به فقیر و غنی / هست ملقب به حاج عبدالغنى  
بوده کمک بر همگانش نظر / باز بُود سفره‌اش اندر سفر  
در سفر و در حضرش اهل دل / تا نشود نزد خلائق خجل  
گاه خدا یاد کند گه علی / بوده به خدمت به همه کس سخن  
عبدالغنى اینا همه رو راجع به من گفته‌ن؟ به‌ولله که باورم نمی‌شد  
چنین مقام شامخی در بارگاه الاهی داشته باشم.

**آوازخوان ۱** چه شده که این مرد را این مقام در رسید؟ زود بگو تا امت  
بدانند، زین پس راه خیر و شر بخوانند.

**آوازخوان ۲** او یتیم بزرگ کرده.

**آوازخوان ۳** به که چه کاری.

**آوازخوان ۴** بیوه نگهداری کرده.

**آوازخوان ۵** وَه که چه کاری.

**آوازخوان ۶** بهر این کار مزدی هم گرفته؟

**آوازخوان ۷** مزدنه ولی —

**آوازخوان** در نظرش بوده فروشد هتل / تا به درآرد همه از آب و گل  
او که بُود در نظرش کارنیک / نیست به کفشن بدنظر هیچ‌ریگ  
عبدالغنى هیهات! هیهات! به‌ولله که قصد سود از بیع نداشت. گفتم  
این هتل را بفروشم تا یک دختر جوان و یک زن میان‌سال،  
هی با نامحرم و اجنبی همکلام نشوند. و گرنه من نمی‌آیم  
مال غیر بفروشم؛ آن هم مال یک بچه یتیم که خودم بزرگش  
کرده‌ام. شما نمی‌دانید که چه سختی‌ها کشیدم تا این یتیم از  
آب و گل درآید.

خونه و زندگی به من و تو چه، هر کسی به فکر خویشه  
به من و تو چه فکر زن و بچه، پول همیشه به خیته  
ای جانا - جان

هر کی می‌گه وافور چیز بدیه، راستی راستی حرف چرته  
من به حرف کسی گوش نمی‌دهم، اینا همه حرف مفته  
می‌زنم پکه‌های پشت سرهم، تا آتیش از گل نیفته  
ای جانا - جان

بدنا گاه سه نفر در حالی که صورت‌های خود را پوشانده‌اند  
آوازخوانان می‌آیند تو؛ حال با اسب آمده‌اند یا از آسمان  
نازل شده‌اند نمی‌دانیم. ولی به‌حال از هرجا که آمده باشند  
اشعار خود را در دستگاه‌ها و آوازه‌ای ایرانی می‌خوانند.

**آوازخوان** حاج عبدالغنى، ما مأموریم، جملگی معذوریم  
آمده‌ایم به سراغِ تو جناب، می‌زنیم حرف حساب

**عبدالغنى** [گریه کنان به زانو می‌افتد] آخ آقایان، الاهی قربان تان برم. چقدر  
آرزو داشتم ببینم تان. آرزو داشتم به خوابم بیاین ولی تو  
بیداری می‌بینم تان. حالا واقعاً با من کار دارین؟ اشتباه‌نشده؟

**آوازخوان ۱** اشتباه در کار خدا؟

**آوازخوان ۲** هیهات!

**آوازخوان ۳** هیهات!

**عبدالغنى** حال چه شده که بندنه‌نوازی کرده‌ین، به چشم این حقیر ظاهر  
شده‌ین؟

**آوازخوان ۱** هست پوست‌نبشی در دست، از اعصارِ دوردست، که در آن  
هست سر‌انیبا، نام مردان خدا.

**آوازخوان ۲** در این پوست‌نبشی نام تو نیز موجود است، کارنامه‌ی  
اعمالت در آن است هر چه که هست.

**عبدالغنى** [ایا ترس] یعنی همه‌ی کارهای نوشته شده؟

**آوازخوان ۳** بخوانیم برایش، تا بشنود عرض حالش.

## عبدالغنى جانم به فدای نبی! چشم - چشم -

عبدالغنى مبهوت و حیران یک قولنامه و قرارداد  
سپیدامضا به آواز خوانان می دهد. آنها برگه را می گیرند و  
ناگهان همان طور که آمده اند تا پذید می شوند. عبدالغنى هنوز  
حیران است.

این هم از حلال و حرامش. من مطمئن بودم آقا یک روز  
پاداش اعمال مرا می دهد. اصلاً من جوون چرا باهاس پایی به  
بیوه بیشینم؟ ولی بالاخره پاداش شو گرفتم. این هتل مال  
خودمه، مال خودم! [اصدا ناگهان بی خود بپژواک می گیرد، شاید  
توسط خود عبدالغنى!] دمدم - آخ دم - می دونی که تریاک -

بساط مقل و واپوش را جمع می کند و با خوانند ترانه  
مورد علاقه اش می رود بپرون. سه آواز خوان وارد می شوند و  
رویت‌های خود را بالا می زنند؛ آواز خوان ۱: کیان،  
آواز خوان ۲: نعمه، آواز خوان ۳: گلی.

کیان این بازی هم تموم شد.

نعمه بازی سختی بود.

گلی ولی شیرین! بازی خیلی شیرینه!

کیان من این بازی رو می نویسم.

بازیگران بازی را قطع می کنند، دفترچه‌ی قدیمی را روی  
صحنه می آورند و از روی آن دیالوگ‌ها را می خوانند.

این بازی هم به پایان رسید.

نعمه سخت بود و دشوار.

گلی ولی شیرین! بازی هماره شیرین است.

کیان من این بازی را خواهم نگاشت.

نعمه چه خوب! یعنی مانیز در آن هستیم؟

کیان گلی خانوم جان، عشق من، محبوهم، دلبندم، خواهشی از تو  
دارم. می خواهم اجازه دهی در امام را بنا نمایم همهی آنها که

آواز خوان ۲ آنچه می گوید همه هست به راه راست، که این بنده هماره پُر  
از صلح و صفاتست. پس -

آواز خوان ۱ [احتمالاً در این قسمت صدا پژواک می گیرد!] به پاداشی شیش شی -  
تمام فضایل بیل بیل - و فدایکاری هاهاهاها - همهی آنچه که  
هست هس هس - در بارگاه الاهی هی هی هی - به نام تو  
سن خورده دده دده - این هتل اکونونونونونونون - مال توست  
توس توس توس -

عبدالغنى آقا - زیونم از خوشی - یعنی از خوشحالی بند آمده - ولله  
من گریزانم از ثروت. همین راهم فردا در راه فقرات خرج  
می کنم. یعنی می فروشمش، با پولش دارالایتمام باز می کنم.

آواز خوان ۱ آنچه می گویی ثواب است اما به شرطها و شروطها.

عبدالغنى چه باید بکنم آقاجان؟ بگین که من گوش به فرمان دستورات  
الاهی ام.

آواز خوان حمال که حق لطف تورا کرده است / بر کمک حمل بشوپیش دست  
لطف کن و خُمیں خودت را بد / زیر سرت ثروت خود را مینه

عبدالغنى آقا به ولله که خُممَس را داده ام!

آواز خوان گر که بپیچی سر خود زین عمل / مرگ به تو چیره شود بی بدل  
این هتل اکنون که شده است رفع / ساخته زان رو که بگردد شفیع  
حال که گفتیم تو رازم و راز / زود عمل کن تو به آهنگ ساز

عبدالغنى هرچی بگین غلام حلقه به گوشم.

آواز خوان ما همه هستیم نبی را مرید / گشته به ما لطف پیمَبر مفید

بهر حلال همه اموال خویش / زان که شوی نزد نبی رو سفید

ضمِن فروش هتل همت نما / بر دو قرارداد بیند جمله را

با یکی بربند خریدار اوست / در دگری فاش نکن نام را

بعی دگر که نویسی تو نام / بیع را امضا بنما خام خام

آواز خوان ۲ چون این گونه شود، نام انبیا در قولنامه لحظاً شود. از آن پس -

آواز خوان ما همه بر لطف تو ناظر شویم / نزد نبی بهر تو حاضر شویم

بازیگر ۱ مانعی دونیم نمایشنامه چطوری تموم شده.

بازیگر ۴ داستان که داستانه اما در واقعیت امیدواریم قهرمانامون

موفق شده باشند.

بازیگر ۶ یا این که موفق بشن!

بازیگر ۴ راست می‌گذاشتند او نه زندگی شدند.

بازیگر ۵ پس حالا که این طوره –

بازیگر ۳ برای این که یه پایان خوش داشته باشیم –

بازیگر ۱ یه بار دیگه یه ترانه‌ی عاشقانه بخونیم.

بازیگران بخونیم.

بازیگران هر تصنيف عاشقانه‌ی قدیمی را که دوست دارند

(این بار با موافقت آهنگساز!) می‌خوانند. احتمالاً با این کار

شبی خوش برای تماشاگرانشان فراهم می‌کنند.

بودند بنگارم، همان‌ها که بودند، همان‌گونه که هستند.

گلی پایان این درام چگونه است؟

کیان همانی که هست و باید. من و تو – نه چون عاشقِ ناکام، که

چون عاشقِ کامور – در یکی از اتاق‌های این هتل بزرگ و

درندشت ناپیدا می‌شویم و زندگی شیرین خود را می‌آغازم.

نغمه و چندین و چند طفل می‌آورید که آن‌ها، می‌هر این هتل به دل

داشته باشند.

گلی اگر شبِ دیگر به خیر و خوشی بگذرد.

نغمه بانوی من، جای هیچ نگرانی نیست. هم‌اکنون هم مُهر در

دستِ شماست و هم قولنامه‌ی هتل، که هر لحظه اراده

فرمایید می‌شود به نام تان زد.

گلی آخر از آن‌ها هر کاری بر می‌آید.

کیان اما پیروزی با ماست.

گلی من در انتظار پرده‌ی آخر این درام هستم.

بازیگران به صفحه‌ی آخر نمایشنامه رسیده‌اند.

بازیگر ۱ متأسفانه پرده‌ی آخر این نمایشنامه تو خرابه‌های اون سالن  
قدیمی سوتخته.

بازیگر ۲ و مانمی دونیم در نهایت چی به سر هتل ایران می‌آد.

بازیگر ۴ آیا گلی خانوم، دختر آقای فرهنگ، با کیان عروسی می‌کنه؟

بازیگر ۳ یا گلی خانوم می‌افته تو بغل سبیل جان فرنگی؟

بازیگر ۵ حاج عبدالغئی هتل‌می فروشه و می‌رده پی خوش‌گذرونی یا

دست از سر این هتل و مامیش بر می‌داره؟

بازیگر ۶ مامی چی می‌شه؟ اگه عبدالغئی هتل‌و فروخت بازم تو بغلش

می‌مونه یا بالاخره می‌فهمه که به این قمash نباید اعتماد

کرد؟

بازیگر ۲ ماجواب هیچ‌کدام از این سوال‌ها رو نمی‌دونیم.

"NO" Hall,  
City Theater,  
Tehran,  
August 2004

# HOTEL IRAN

## Afshin Hashemi



افشین هاشمی (۱۳۵۴ - )